

که زیادت و بی راجحه بشیخ محمدالدین کرده بوده است صاحب رصا دله با و
 بحال بقا توانست و بزرگ کشف حقایق و شرح دقایق قوت و قدرت تمام بوده است
 در واقع چه بکبریا ان خوارده بیرون آمد و بر رفت و بزرگ اباشیخ صدرالدین
 قزوینی و مولانا جلال الدین رومی اتفاق ملاقات کردند که وقتی در یک مجلس
 جمع بوده اند نماز شام قائم شد از وی التماس ما منکره نذر زهر کفای نا آتیا
 الکافون خواند چون نماز تمام کردند مولانا جلال الدین رومی اباشیخ صدر
 الدین رومی طبعیت گفت که ظاهر آبکی برای شما خواند و بکبریا و اوفات و بی دونه
 اربع و خنین و سقما بوده است در سه اربع و خنین و سقما بوده است
 در شویزیه بغداد بیرون مقصد شیخ سری سقطی و شیخ جنید نوری بودند که
 که قوی است و الله اعلم و از مقولات وی است این رباعی **رباعی**
 شمع آنچه چون من بلغم جدایی دارد با کبریه و سونای شمای دارد سرشته
 شمع به که سر رشته من کان رشته سری و شنای دارد **شیخ رضوان**
علی الاغزوی قدس سره و هو علی بن سعید بن عبد الجلیل الالاء الغزوی
 و این شیخ سعید که پدر شیخ علی الاغزوی است بر عزم حکیم سنایی است بعزم خج
 بخراسان آمد و بصفت شیخ ابویقوب بوسه الهمدانی رحمه الله رسید که آن
 وقت که شیخ نجم الدین کبری بهمدان میرفت بطلب حدیث دزیک فرستاد
 که شیخ علی الاغزوی بیاید و فرود آمد و اتفاقا همان شت شیخ علی الاغزوی
 بود

بروم طبعیت طبعیت
 باعتبار لفظ اکا و د است

موسی علی است بر سعید بن عبد الجلیل
 لا لا و نوری

که در این شیخ سعید که پدر شیخ علی الاغزوی است بر عزم حکیم سنایی است بعزم خج
 بخراسان آمد و بصفت شیخ ابویقوب بوسه الهمدانی رحمه الله رسید که آن
 وقت که شیخ نجم الدین کبری بهمدان میرفت بطلب حدیث دزیک فرستاد
 که شیخ علی الاغزوی بیاید و فرود آمد و اتفاقا همان شت شیخ علی الاغزوی
 بود

دید که فرد باقی نهاد بود تا آسمان و شخصی بر سر زرد بان ایستاده بود و مزد و کینه
 پیش او می آمدند و او دست ایشان می گرفت و می برد تا در آسمان و اینجا شخص
 ایستاده بود دست ایشان را می داشت و او می داد و ایشان را در آسمان می برد و شیخ علی
 الاغزوی برفت و بزرگ بزرگان با لاجرند و دستش بدست او دادند و ویرا با ایشان
 در بر چون آن واقعه را پیش پدید گفت بدش گفت آن شخص را می شناسی گفتی
 شناسم و نام او میدادم گفت که طلبا و می باید کرد که کلیل تود زده شت و شت
 پس شیخ علی الاغزوی و مساف شد و چندین سال کرد عالم سفر کرد و از وی نام
 و نشان نمی یافت تا آن زمان که شیخ نجم الدین بخوار زده آمد و این طریق را ماندن کرد
 و در آن وقت شیخ علی الاغزوی در خاقان شیخ احمد بیوی نوری
 شخصی از خوار زده آمد و بود و شیخ علی الاغزوی گفت که شیخ احمد از وی
 می رسید که در بخوار زده هیچ درویش نیست و من زمان بچه مشغول انداختن
 این زمان جوان آمده است و با شاد خلق مشغول شده و خلقی بر وی جمع
 اند پس سبیل که چه نام دارد گفت که نجم الدین کبری چون شیخ علی الاغزوی را دید
 از خلوت بیرون جنت و میان بسفر در بشت شیخ بیوی فرمود که چه بوده است
 گفت سفر بکرم فرمود که صبر کن تا من منتان بگذرد گفت نتوانم بخدمت شیخ نجم
 الدین آمد و بسلول مشغول شد بعد از آن چندی که شیخ محمد الدین آمد و فریاد
 شد شیخ نجم الدین بسوی شیخ سالکی نزد یک بوده است که بسلول مشغول شده